

جلسه پنجم از سلسله جلسات «بررسی اتفاقات دهه‌های ۵۰ و ۶۰» (بحث‌های مقدماتی)

حزب توده از دل پهلوی بیرون آمد



اصطلاح میزهایشان را شکستند، دکتر مصدق غش کرد و... رزم‌آرا با گردن کلفتی رای آورد و یک‌سال هم حکومت و همه مخالفتش را سرکوب کرد. از آنجا که پلیس سیاسی در اختیار او بود، به آسانی علیه افراد توطئه می‌کرد و در این سازوکار سیاسی و نظامی که بر سر کار آورده بود موفق هم بود، اما به یک مساله اساسی توجه نکرد و آن بحث دفاع از منافع ملی بود. رزم‌آرا به شدت مخالف ملی شدن صنعت نفت بود. البته جمله‌ای را هم از رزم‌آرا نقل کردند مبنی بر اینکه مردمی که نمی‌توانند یک «لوله‌نگ» بسازند نمی‌توانند صنعت نفت را اداره بکنند، این حرف رزم‌آرا نبود این حرف ابوالقاسم فروهر، وزیر دارایی رزم‌آرا بود ولی به نام رزم‌آرا تسماء شد. لوله‌نگ آفتابه‌های قدیمی مسی بود که معمولاً وارداتی بودند و از روسیه وارد می‌شدند.»

ماجرای عجیب ترور رزم‌آرا

کارشناس مسائل سیاسی گفت: «در این برهه از زمان، اتفاق دیگری رخ می‌دهد و آن این است که سران جبهه ملی از جمله دکتر مصدق و باقی آقایان با فداپایان اسلام به تفاهم می‌رسند که رزم‌آرا ترور شود. آنچه اتفاق می‌افتد این است که اهداف مدنظر فداپایان اسلام در آینده اجرا شود و البته می‌دانستند که زمینه برای به قدرت رسیدن خود آنان هم فراهم می‌شود. او را در منزل آقای ابوالقاسم که هم با جبهه ملی و هم با فداپایان اسلام رابطه داشت توسط خلیل طهماسبی (استاد خلیل نجار) ترور کردند. او در همان جا شروع به اذان گفت کرد و در حالی که جمعیت فرار می‌کردند، استاد خلیل دستگیر شد. وقتی رزم‌آرا ترور شد واقعا وحشت دربار را فرا گرفت. البته از طرف دیگر، دربار خلاصی هم پیدا کرد. محمدرضا شاه از رزم‌آرا می‌ترسید و همیشه واهمه داشت که او بیاورد و ترورش کند. اگر تاریخ زندگی محمدرضا را ببینید، چهار، پنج بار ترور شد و در معرض خطر مرگ جدی قرار گرفت، لذا سایه رزم‌آرا بر سر دربار وجود داشت، ضمن اینکه همراهی و همکاری هم داشتند، چاره‌ای هم نداشتند، جز اینکه به رزم‌آرا پناه بیاورند. اما واقعا آنها اقدام به ترور رزم‌آرا نکردند، فداپایان اسلام این اقدام را انجام داد و بعد شاهد این هستیم که وقتی دولت با ترور رزم‌آرا سقوط کرد دربار به فداپایان اسلام پیغام داد که برای نخست‌وزیری چه کسی مدنظر شماست؟ اینها بین سران جریان ملی گرا سیدمحمد نریمان را مناسب‌تر دیدند، هم به سیادت او علاقه داشتند و هم نریمان در ایران جزء کسانی بود که نماز می‌خواند و خائمش چادری بود.»

ترور رزم‌آرا زمینه‌ساز ملی شدن صنعت نفت در ۲ هفته

یعقوب توکلی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه آیا واقعا صحت داشت که شاه به فداپایان برای نخست‌وزیری پیام داده است، گفت: «نه! دقیقا اظهارنظر آقای عراقی است. در مجلس و در این انتخاب نخست‌وزیر بعدی یعنی حسین اعلا فقط یک نفر سخنرانی مخالف انجام داد و آن هم سیدمحمود نریمان است. آقایان دیدند اگر نریمان بخواهد نخست‌وزیر شود بازی قدرت به اینها نمی‌رسد، لذا مخالفت کردند و به سرعت پیشنهاد دادند که اعلا، وزیر دربار، نخست‌وزیر شود، چون وقتی اعلا بیاورد امکان جابه‌جا شدن وجود داشت، اعلا نمی‌توانست

مسائل را حل بکند و به دولت ملحق تبدیل می‌شد. لذا آقایان در اینجا هم اجازه ندادند که اعلا باقی بماند. حسین اعلا سه ماه نخست‌وزیر بود و نتوانست قانون را اجرا کند. حالا بعد از ترور رزم‌آرا چه پیش می‌آمد؟ وقت کنید که رزم‌آرا ۱۶ اسفند ترور شد، ۱۸ اسفند کمیسون ماده واحده را تصویب کرد و به عنوان طرح به مجلس داد و ۲۴ اسفند مجلس ماده واحده قانون ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور و در نهایت در ۲۹ اسفند، سنان را تصویب و شاه آن را امضا کرد. لذا ۲۹ اسفند روز ملی شدن صنعت نفت شد. جالب است که در اینجا هم آستین مسلح بر قدرت سیاسی اثر گذاشت و این موضوعات کاملاً در ذهن شورش‌ها جاگیر شد. کسی که به حکومت معترض است با قدرت اسلحه می‌تواند حکومت را تسلیم کند. البته این موضوع در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد دیگر تکرار نشد.

ماجرا از آنجا آغاز شد که فداپایان اسلام با پیمان سنتو مخالفت کردند. آنان این موضوع را به صورت‌های مختلف بیان کردند حتی یک جلسه بختیار را خواستند و به او گفتند شما این پیغام را به شاه برسانید که ما مخالف عضویت ایران در پیمان سنتو هستیم و این را سبب سيطرة آمریکا می‌دانیم. جالب است تنها جریانی که به‌طور جدی با ورود ایران به پیمان نظامی و دکترین آیزنهاور مخالفت کرده بودند همین‌ها بودند. فداپایان اسلام وقتی دیدند که دربار و حکومت به این مخالفت آنها توجهی نکردند، گفتند ما هم مانند گذشته برخورد می‌کنیم و ترور خواهیم کرد.»

انتخاب کرد. آقای کاشانی، آقای مصدق و دیگران با هم از تهران رای آوردند. آقای کاشانی در همین زمان به لبنان تبعید شده بود که بعد از رای آوردن از لبنان برگشت و با استقبال بسیار عظیمی هم روبه‌رو شد و به یک کانون قدرت جدیدی تبدیل شد ولی سیدحسین امامی را چند روز بعد در میدان سپه تهران به دار آویختند. این موضوع گام دیگری در اقدام مسلحانه بود که نتیجه داد.»

رزم‌آرا مرد اول مبارزه با ملی شدن صنعت نفت

او تصریح کرد: «با ترور هژیر و سقوط دولت این بحث پیش آمد که چه کسی باید جلوی بحران ملی شدن صنعت نفت را بگیرد؟ کسانی مانند ساه سلطان بیات، محمود جم، حکیمی و... واقعا حریف جنبش ملی شدن صنعت نفت نشده بودند و نمی‌توانستند کاری کنند. در اینجا هم آمریکایی‌ها هم انگلیسی‌ها و هم روس‌ها هر سه جریان بر سر یک نفر به تفاهم می‌رسند و آن سرلشکر رزم‌آراست. رزم‌آرا آدم بسیار منضبط و درس‌خوانده فرانسه بود و تقریباً جزء پاسادوترین افسران ارتش ایران بود. او به‌طور جدی نسبت به همه مناطق نظامی ایران وقوف داشت و رئیس دانشکده افسری نیز بود. معروف شده بود که او در شبانه‌روز کمتر از چهار ساعت می‌خوابد و به لحاظ نظم و انضباط بسیار منظم است. هر چه رزم‌آرا در راس گروه آمریکوفیل‌ها منظم بود در آن طرف در راس گروه انگلوفیل‌ها سرلشکر حسن ارفع بود که بسیار شلخته و نامنظم بود. در حقیقت هر دوره که ستاد ارتش دست ارفع می‌افتاد اوضاع ارتش نامنظم بود و هر دوره که رزم‌آرا می‌آمد اوضاع ارتش سروسامان می‌گرفت. رزم‌آرا علاوه بر قدرت نظامی خود بی‌سازمان شهبه امنیتی در ارتش به‌وسیله رکن ۲

به وجود آورده بود یعنی رکن ۲ ارتش را به یک سازمان امنیتی جدی در مسیر منافع سیاسی خودش تبدیل کرده بود. اگر زندگی رزم‌آرا را مطالعه کنید می‌بینید پیوستگی او با رکن ۲ چندر زیاد است و چقدر نتوانست قدرت رکن ۲ را به‌عنوان سازمان اطلاعاتی افزایش بدهد و از آن در مسیر منافع خودش استفاده کند. سفارت آمریکا هم به‌طور جدی پیگیر او نبود و رزم‌آرا نبود. اوتفاهمی با روس‌ها انجام داد و با انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها هم تفاهم کرد. در حقیقت هر سه قدرت بر نخست‌وزیری رزم‌آرا تفاهم داشتند.

دقت کنید که رویه آمریکایی‌ها در این دوره، به قدرت رساندن دیکتاتورهای نظامی در آمریکای لاتین و در مناطق مختلف دنیا بود. جالب است که در همین دوره، دست انگلیسی‌ها به جایی بند نبود و در دوره انزال از قدرت بین‌المللی بودند و آمریکایی‌ها تلاش می‌کردند که جایگزین آنها شوند. روس‌ها هم با رزم‌آرا وارد معامله شده بودند و رزم‌آرا به فرار سران حزب توده کمک کرده بود. یکی از امتیازاتی که رزم‌آرا به شوروی‌ها و حزب توده داده بود این بود که فرار سران حزب توده را نادیده گرفت. سران حزب توده توسط سروان حسین قبادی از زندان قصر فراری داده شدند، درحالی که رزم‌آرا کاملاً بر مساله احاطه داشت. این موضوع یک همکاری جدی بود که او با روس‌ها داشت. وقتی که رزم‌آرا بر سر کار آمد و در حدود یک‌ساله که نخست‌وزیر بود شاهد این هستیم که اینقدر نمایندگان ملی‌گرا و طرفدار نهضت ملی شدن صنعت نفت روی این میزهای چوبی‌شان مشت و لگد زدند که به

شد و تقریباً به مدت دو سال در کشور جریان داشت. در این مدت، عناصر سیاسی حتی نتوانستند یک گام کوچک بردارند. تنها کاری که توانستند انجام بدهند این بود که در مجلس، یکی دو قانون مانند قانون قصرالشیان را به تصویب رساندند. در آنجا آقای حسین مکی آمد و یک نطق طولانی کرد که به خاتمه پیدا کردن مجلس پانزدهم منجر شد و عملاً قرارداد بدون تکلیف ماند. در حقیقت، علی‌رغم همه تظاهراتی که شکل گرفته بود گامی به جلو نرفت و حتی دربار اجازه نداد که کسی از ملی‌گرایان و طرفداران ملی شدن صنعت نفت به مجلس بیاورد. اقدامی که در اینجا صورت می‌گیرد و به‌طور جدی تأثیرگذار است، مساله مواجهه با دربار است و تخصصی که در آن صورت می‌گیرد. مرحوم دکتر مصدق و طیفی از سران جبهه ملی در دربار تحصن می‌کنند. در آنجا است که مصدق آن جمله معروف را به عبدالحسین هژیر می‌گوید: «تو هژیری یا اجیری؟! این چه انتخاباتی بود که برگزار کردی که هیچ کدام از ما نتوانستیم رای بیاوریم!» در آنجاست که مرحوم سیدحسین امامی که در آن نشست حضور داشت تصمیم می‌گیرد هژیر را ترور کند و به نظر می‌رسد این کار با هماهنگی نواب بوده است. در نهایت، سیدحسین امامی شخصا هژیر را با ضربات کارد به قتل می‌رساند. آقای فردوست در خاطراتش می‌گوید: «وقتی هژیر ترور شد به دلیل اینکه او با رزم‌آرا رقیب بود و رقابت شدیدی بین‌شان وجود داشت، ما احتمال کودتا را از ناحیه رزم‌آرا می‌دادیم. هژیر تحت حمایت اشرف بود و از طرفی دربار از رزم‌آرا می‌ترسید که کودتا کند.»

ماجرای دیدار حسین فردوست با سیدحسین امامی در زندان

وی به ماجرای دیدار حسین فردوست با سید حسین امامی اشاره کرد و گفت: «فردوست در خاطراتش می‌نویسد که وقتی سیدحسین امامی را دستگیر کرده بودند، به ملاقات او در زندان می‌رود و می‌بیند که امامی مشغول نماز خواندن است. دقت کنید که فردوست در آن زمان سروان و مامور مخصوص شاه بوده است و به‌عنوان نماینده شخص شاه به ملاقات سیدحسین امامی آمده بود، او می‌گوید: «دیدم یک جوان هیکل مند خیلی محکمی هست، یک‌سره داشت نماز می‌خواند و من هر چه نشستم دیدم اعتنایی به من نمی‌کند. به او گفتم نمازت را قطع کن، من با تو کار دارم حالا برای نماز خواندن وقت داری. نمازت را قطع کرد. به او گفتم من را می‌شناسی؟ گفت بله تو را می‌شناسم، تو حسین فردوست، دوست نزدیک شاه هستی.» این حرف نشان می‌دهد که او بر فضای سیاسی کشور کاملاً مسلط بود و آدم‌ها را کاملاً می‌شناخت. «آیا می‌دانی که هر قولی به تو بدهم می‌توانم آن قول را عملی کنم؟ گفت بله می‌دانم تو را می‌شناسم، گفت راستش را بگو، هژیر را تو زدی یا کسی به تو دستور داد که او را بزنی؟ آنجا سیدحسین امامی به من گفت، ببینید من هژیر را فقط و فقط به خاطر رضای خدا زدم، به خاطر اینکه این آدم مزاحم منافع مردم و عامل انگلیس است و هیچ ارتباطی هم با هیچ کسی ندارم. می‌دانم شما می‌خواهید سرنخی از جای دیگری پیدا کنید احتمالاً به گردن رزم‌آرا بیندازید من هیچ ارتباطی با هیچ کسی ندارم. به او گفتم که آقای امامی این حرفی که می‌زنی باعث می‌شود تو را اعدام کنند، گفت می‌دانم مرا اعدام می‌کنند و می‌دانم اگر امروز این گناه را به گردن رزم‌آرا بیندازم ممکن است شما بخواهید به من کمک کنید یا حداقل آنها را که دشمن ما هستند تحت فشار قرار بدهید، اما امن علیه هژیر شخصا اقدام کردم و این کار به خاطر دفاع از کشور بود و رزم‌آرا هیچ دخالتی در این ماجرا ندارد، می‌گوید وقتی من از بیرون آمدم دیدم رزم‌آرا پشت اتاق سلول ایستاده، گفت آقا خاطراتان جمع شد که ما متهم به ترور هژیر نیستیم؟» نتیجه این ماجرا این شد که دولت انتخابات تهران را ابطال کرد و با برگزاری مجدد انتخابات، ۱۱ نفر عضو جبهه ملی و طرفدار ملی شدن صنعت نفت را

حمله می‌کند و جمعیت زیادی کشته می‌شوند. نواب فراری شده و به آبادان و در پالایشگاه آبادان می‌رود تا در آنجا مشغول به کار شود. در آنجا نیز با مقامات انگلیسی شرکت نفت درگیر می‌شود. ماجرا از این قرار است که در قسمتی تراکت زده و نوشته بودند «ورود ایرانی ممنوع». البته بعضی‌ها می‌گویند نوشته شده بود «ورود سگ و ایرانی ممنوع»، به هر حال جمله‌ای نژادپرستانه نوشته شده بوده است. نواب در پی این مساله در پالایشگاه شورش به راه می‌اندازد و به همین دلیل تحت تعقیب قرار می‌گیرد تا اینکه عموی او به اسفارش می‌کند که به جای این کارها به حوزه برود و در آنجا درس بخواند تا در ایران نباشد، چرا که اگر در ایران می‌ماند، دستگیر می‌شد. او به نجف می‌رود و چند سالی در آنجا درس می‌خواند.»

ماجرای ترور کسروی توسط شهید نواب

این کارشناس مسائل سیاسی به ماجرای ترور کسروی که یکی از مخالفان تشیع بوده است، اشاره کرد و گفت: «در سال ۱۳۲۵ وقتی که نواب مقالات کسروی را در نجف و در مجله پیمان می‌بیند، به سراغ علمای مختلف از جمله علامه امینی، فومنی، سید اسدالله مدنی و... می‌رود. این علما فتوا به ارتداد کسروی می‌دهند و به همین دلیل نواب به ایران می‌آید تا کسروی را بکشد. جالب است که گفته می‌شود پول تهیه اسلحه او را آقای مدنی داده بوده است. ماجرا از این قرار است که گویی او پولی جمع کرده و بنا بود ازدواج کند که آن پول را به نواب می‌دهد که برود و سلاح بخرد. او بحث‌های مختلفی را با کسروی شروع کرد، یکی از چیزهای ناگفته در تاریخ، مناقشه بین نواب و کسروی و مباحثات این دو نفر است. اوایل کسروی به او راه نمی‌دهد تا اینکه می‌بیند او آدم مَصری است، بنابراین چند جلسه در باشگاه کسروی برگزار می‌کند.

کسروی نمی‌تواند نواب را قانع کند و او به لحاظ مناظره‌ای حریفش می‌شود. بحث‌های فراوانی بین این دو نفر می‌شود که متأسفانه ضبط و ثبت و منتشر نشده است. نواب از او می‌خواهد که از تبلیغات علیه شیعه دست بردارد اما کسروی توجهی نمی‌کند. یکی دو بار در خیابان نیز با هم درگیر می‌شوند ولی نواب کاری نمی‌تواند بکند. در حد زخمی شدن است تا اینکه کسروی شکایت می‌کند و در جلسه رسیدگی دادگاه حدود ۲۵ نفر از دوستان نواب با به عبارتی اعضای فداپایان اسلام همه با هم می‌آیند و با سلاح در پیش چشم قاضی، کسروی و منشی او حدادپور را می‌زنند، وقتی با این وضعیت کسروی را می‌زنند، قاضی و منشی دادگاه می‌ترسند وزیر میز پنهان می‌شوند. در نهایت نتیجه این می‌شود که دادگستری ترسیده و به همه اینها چند روزی حبس می‌دهد و بعد نیز آنها را آزاد می‌کند. اینجا درواقع مزه مزه مواجهه قدرت با قدرت به کام گروه‌ها آمد، دیدند می‌شود برخورد قهرآمیز کرد بعد فتوا هم نشان دادند و دولت هم نتوانست کاری بکند و این به‌طور جدی اثر گذاشت، یعنی دیدند که می‌شود دولت با قدرت را تحت فشار قرار داد. لذا از اینجا به بعد شاهد این هستیم که این جریان بسط پیدا می‌کند. تمام گروه‌ها و هیات‌های مذهبی از نواب صفوی حمایت می‌کنند و به نوعی نقطه امید در بین افراد ایجاد می‌شود. حتی در ماجرای ملی شدن صنعت نفت نیز این اتفاق دوباره تجربه شد که یکی در ماجرای ترور هژیر و دیگری در ماجرای ترور رزم‌آرا بود. جنبش ملی شدن صنعت نفت از سال ۱۳۲۶ شروع

یعقوب توکلی، استاد و پژوهشگر تاریخ معاصر در سلسله جلساتی با موضوع «بررسی اتفاقات دهه‌های ۵۰ و ۶۰» در حوزه هنری وقایع و اتفاقات و همچنین ریشه‌های اتفاقات سال‌های ابتدایی انقلاب در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ را مورد بررسی قرار داد. «فرهیختگان» بنا دارد سلسله درسگفتارهای این پژوهشگر تاریخ معاصر را که چندی پیش در حوزه هنری برگزار شده تدوین و منتشر کند. متنی که از نظر می‌گذرد پنجمین بخش از سلسله مطالب یاد شده است.

یعقوب توکلی در ابتدای صحبت‌های خود ضمن اشاره به گروه‌های چریکی که در کشور فعالیت می‌کردند، گفت: «امروز بحث ما گروه‌های مسلح چریکی است. در جلسه گذشته، بحث ما به ساواک و گروه‌های خرابکاری رسید و در این جلسه می‌خواهیم گروه‌های مسلح و جریان‌های مختلف نظامی و سیاسی را در ایران تجزیه و تحلیل کنیم. شکل‌گیری گروه‌های مسلح ضد رژیم پهلوی از سه جریان نشأت گرفت؛ جریان اسلام‌گرا، جریان ملی‌گرا و جریان چپ‌گرا. چنانکه در جلسات گذشته عرض کردم سه جریان طرفدار حکومت پهلوی که از قضا درون این حکومت نیز بودند برای خودشان گروه مسلح تشکیل دادند. اولین آنها حزب توده است که در زمانی که جزء حکومت پهلوی بود سازمان نظامی تشکیل داد. همچنین حزب اراده ملی به رهبری سیدضیاءالدین طباطبایی تلاش کرد حزب آریا را داخل ارتش تشکیل بدهد. علاوه بر این، حزب دموکرات قوام هم مجموعه تحت فرماندهی سرلشکر رزم‌آرا بود که به‌عنوان یک ساختار نظامی کار می‌کرد. در حقیقت، طرفداران آمریکادیل چتر سرلشکر رزم‌آرا کار نظامی می‌کردند.»

فداپایان اسلام اولین گروهی بود که از مبارزه مسلحانه علیه شاه استفاده کرد

وی ادامه داد: «در سمت ما، اولین جریانی که زبان اسلحه را انتخاب کرد و به این نتیجه رسید که باید در برابر زور حکومت از عنصر زور استفاده کند، فداپایان اسلام هستند. آنان در سال ۱۳۲۵ برای اولین بار با ترور کسروی اعمال قدرت نظامی را در فضای سیاست نیز آوردند. فداپایان اسلام سازمان نبود و ساختاری به معنای مصطلح حزبی نداشت. بیشتر مجموعه‌ای از هیات‌ها و شبه‌هیات‌ها بود که یک مقدار ملاحظات سیاسی و امنیتی هم داشتند. همین موضوع باعث شده بود که آنان تشکیلات سازمانی منظمی نداشته

باشند. اما بی‌شباهه هم به سازمان نبودند، چراکه نفر اول و نفر دوم دانش و اعضای تصمیم‌گیر آن هم چند نفر اول هستند. البته بعداً یک شورایی تشکیل می‌شود که آن شورا هم بیشتر شبیه شوراهای هیات‌های مذهبی است که اتفاقاً سیاسی هم هستند. اولین بار فداپایان اسلام بودند که دست به اقدام مسلحانه زدند. علتش هم ماجرای تبلیغات گسترده سیداحمد کسروی علیه تشیع بود. دقت کنید که ما چند جریان ضدشیعه در ایران داشتیم که این چند جریان ساختارمندترین و گسترده‌ترین فعالیت‌شان روی طیفی از شیعیان بود. این افراد، در گذشته به‌عنوان روحانی و عالم شناخته شده بودند و تحت تأثیر ادبیات انتقادی وهابیت علیه شیعه قرار گرفته بودند و به نقد شیعه می‌پرداختند. شروع اینها با نوشته‌های اسدالله خرقانی و بعد شریعت سنگلجی است و در ادامه آن طیف از ادبیات را کسروی در کتاب شیعه‌گری خود بازآفرینی

می‌کند و در نهایت شاگرد کسروی، علی اکبر حکمی زاده در کتاب «اسرار هزار ساله» این موضوعات را مجدداً تکرار می‌کند. برای مثال علی اکبر حکمی زاده را می‌بینید که پسر روحانی باتقوای مشهوری مانند میرزا محمد پابین شهری است که مسئول امور مالی و امور مرجعیت آیت‌الله‌اشیخ عبدالکریم حائری یزدی است. اما با این شناسنامه، او منتقد شیعه می‌شود. باید دقت داشت که این ادبیات ضدشیعه توسط کسروی ادامه پیدا می‌کند و در مجله پیمان سخنرانی‌های او چاپ می‌شود. نوشته‌های کسروی مکرراً تداوم پیدا می‌کند تا جایی که آقای نواب صفوی متوجه نوشته‌های او می‌شود. نواب جوانی بسیار پرشور است. ابتدای ورود نواب به فضای سیاست در ایران داستان جالبی دارد او که دانش‌آموز سال چهارم هنرستان صنعتی در سال ۱۳۲۱ بود، در پی بحران قطعی در تهران، یک تظاهرات جدی به راه می‌اندازد که منتهی به سقوط نخست‌وزیر قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۱ می‌شود. این تظاهرات به «بلوای نان» معروف است. یک اتفاق دیگری هم که او در دوران دانش‌آموزی خود انجام می‌دهد، برگزاری تظاهرات ضدکشف حجاب در تهران و علیه رضاشاه است.»

چگونه پای شهید نواب به حوزه علمیه باز شد؟

توکلی به ماجرای حوزه رفتن نواب صفوی اشاره کرد و گفت: «در ماجرای تظاهرات بلوای نان، دولت به تظاهرات کنندگان